

برتراند راسل



علم و دین در جامعه



مترجمان: علی اصغر مهاجر - احمد ایرانی



فهرست مطالب

۳	فهرست مطالب
۵	مقدمه
۱۱	میدان‌های نبرد
۲۱	انقلاب کوپرنیکی
۴۵	تکامل
۷۳	جن‌شناسی و علم پزشکی
۹۷	جسم و روح
۱۲۵	جبرگرایی یا قطعیت
۱۴۷	عرفان‌گرایی
۱۶۳	هدف کیهانی
۱۹۱	علم و اخلاق‌شناسی
۲۰۹	نتیجه‌گیری
۲۱۷	واژه‌نامه

مقدمه

«برتراند آرتور ویلیام راسل» در روز ۱۸ می ۱۸۷۲ در «راونزکراف» (Ravenscroft) ویلز متولد شد. خانواده او از شهروندان قدیمی و بانفوذ انگلستان بودند. پدر بزرگش، «جان راسل» از نخست وزیران پیشین دولت انگلیس بود و پدرش، «لرد آمبرلی» از اشراف زادگان انگلیسی به شمار می‌رفت که برتراند و برادرش، عنوان «لردی» را از او به ارث بردند. راسل هیچ‌گاه به مدرسه نرفت، اما معلم خانگی داشت و خیلی خوب و جدی درس می‌خواند، تا آنکه برای خودش دانشمندی شد. وی در سال ۱۹۰۳ و در سن ۳۲ سالگی، کتاب «اصول ریاضیات» را نوشت و از ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۵، کتاب «مسائل فلسفه» را به رشته تحریر درآورد که برای یادگیری فلسفه، ساده و جذاب است.

برتراند راسل، فیلسوف و منتقد اجتماعی بریتانیایی قرن بیستم است و بیشتر به دلیل فعالیت‌هایش در زمینه «منطق ریاضی» و «فلسفه تحلیلی» شناخته می‌شود. وی از مشهورترین فیلسوفان لائیک است و کتاب معروف او به نام «چرا مسیحی نیستیم؟»، از جنجال برانگیزترین کتاب‌های قرن

بیستم به شمار می‌رود. او در این کتاب منکر خدا، دین و مخالف سرسخت آیین مسیحیت است. وقتی جنگ جهانی اول آغاز شد و کشورهای غربی از جمله انگلستان برای تأمین منافع خود در جنگ شرکت کردند، چون راسل با جنگ سازگاری نداشت و فردی صلح طلب به شمار می‌رفت، از این رو، سرسختانه با آن به مخالفت برخاست و شروع به ایراد سخنرانی و نوشتن مقاله علیه جنگ و دولتمردان انگلیس نمود، تا اینکه دولت او را از دانشگاه اخراج و به مدت شش ماه زندانی کرد. وی پس از آزادی به مبارزه ادامه داد و به قول خودش، از اینکه می‌دید متمدن‌ترین سرزمین جهان در چنگال ترس و وحشت دست و پا می‌زند، بسیار رنج می‌کشید.

راسل نمونه بارز یک انسان سرگردان غربی است. او در دامان سرمایه داری غرب پرورش یافته و از طبقات مرفه جامعه خود بود، ولی از عملکرد آنها نفرت داشت. از این رو به طرفداری از سوسیالیسم روسیه پرداخت، ولی بعد از مدتی به این نکته پی برد که روش آنان نیز مثل سرمایه داری غرب، ناموفق و شکست خورده است. مسیحیت هم برای او جذابیتی نداشت. راسل مدتی به چین رفت و به زندگی مردم آسیا علاقه مند شد، اما سرگردانی رهایش نکرد. هیچ‌گونه اعتقادی به سوسیالیسم و نظام سرمایه داری نداشت و نژاد سفید و تمدن غرب را در وجود خود حس نمی‌کرد.

برتراند راسل از منکران حیات پس از مرگ، به شمار می‌رود. او در کتاب "چرا من یک مسیحی نیستم" با انکار حیات پس از مرگ، مدعی است که میل به باور کردن جاودانگی، از عوامل احساسی به ویژه ترس از مرگ ناشی می‌شود.

بنا به عقیده راسل، آدمی جوهر مستقلی به نام روح ندارد و این که شخص خود را ادامه دیروز خود و سال‌های گذشته اش تلقی می‌کند، در حقیقت به جهت استمرار عادت و حافظه است: دیروز شخصی وجود داشت که من می‌توانم احساسات او را به خاطر بیاورم و من آن شخص را

«من دیروز» می‌انگارم؛ اما در واقع «من دیروز» فقط حوادث ذهنی بوده‌اند که اکنون به یاد آورده می‌شوند و بخشی از شخصی محسوب می‌گردند که اینک آن‌ها را به یاد می‌آورد. تمام آنچه یک شخص را می‌سازد، رشته‌ای از تجارب است که توسط حافظه و به وسیله نوع معینی از همانندی‌ها، که آن‌ها را «عادت» می‌نامیم به یکدیگر متصل شده‌اند.

راسل در ادامه می‌آورد: اما چرا مردم به حیات پس از مرگ اعتقاد دارند؟ آنچه سبب اعتقاد به حیات واپسین می‌گردد، ادله عقلی نیست، بلکه احساسات است. مهم‌ترین این احساسات، ترس از مرگ است که غریزی و از نظر زیست‌شناختی سودمند است. اگر حقیقتاً و با تمام وجود به حیات واپسین اعتقاد داشتیم، می‌بایست به طور کامل به ترس از مرگ پایان می‌دادیم و دیگر نمی‌ترسیدیم؛ چرا که باور داشتیم که ما نمی‌میریم. بنا به نظر او احساس دیگری که اعتقاد به بقا را ترغیب می‌کند، ستایش تعالی انسان است به این که آیا انسانی که این قدر شریف و با ارزش است، با مرگ نابود می‌گردد؟ و آیا خدا این موجود را با این امکانات خلق می‌کند تا فقط در این چند روز دنیا زندگی کند و از آنها استفاده نماید؟ آیا این مسأله با حکمت خدا ناسازگار نیست؟

راسل در نقد این تبیین از اعتقاد به جاودانگی می‌آورد: این که انسان نیز از بعد اخلاقی و بهره‌هوشی مزیت‌هایی بر سایر حیوانات دارد نیز باید گفت که نظام اخلاقی انسان و بهره‌هوشی ایشان نیز ریشه در طبیعت و تکامل او بر اساس اصل تنازع بقا دارد؛ بنابراین وجهی نیست که او را متعالی فرض کنیم و او را برتر از موجودات دیگر و جاودانه بدانیم. و این مزیت‌ها هیچ ریشه‌ای در ماوراء طبیعت و خدا ندارد که بخواهد مقتضی حیات پس از مرگ باشد. در پاسخ او باید گفت که وجود روح با ادله بسیار محکم قابل اثبات است که توسط بسیاری از محققان و اندیشمندان مورد بررسی قرار گرفته